



سال دوم
شماره سوم
بهار ۱۴۰۰



فصلنامه
قرآن و قرائت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

فصلنامه قرآن و قرائت

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: دکتر مجید ابراهیمیان

مدیر مسئول و سردبیر: دکتر مجید ابراهیمیان

دبیر تخصصی: دکتر سید عبدالله هاشمی

اعضای هیات تحریریه:

دکتر محمد جاودان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

دکتر سید عبدالله هاشمی (استاد حوزه و دانشگاه)

دکتر محمد حسن محمدی مظفر (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

دکتر مجید ابراهیمیان (استاد دانشگاه)

صفحه آرایی: سمیه ابراهیمی

نشانی: گیلان، شهرستان فومن، خیابان چهارم دی،

بعد از میدان شیون فومنی، ساختمان عامر، طبقه سوم

سایت: www.qforghan.ir

پست الکترونیک: majid_ebrahimiyan@yahoo.com

شماره تماس: ۰۹۱۱۱۸۶۹۶۴۴



این نشریه در تاریخ ۱۳۹۹/۸/۲۶ دارای مجوز از

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بوده و در حال انتشار نخستین شماره ها

برای دریافت درجه علمی از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری می باشد.



فصلنامه قرآن و قرائت

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

راهنمای نویسندگان

مقاله ارسالی دارای نوآوری و نگاهی نو باشد. همچنین دارای ساختار استدلالی، تتبع و استفاده از منابع متعدد اصلی و دسته اول باشد. مقاله ارسالی به نشریه قرآن و قرائت، نباید قبلاً در نشریه دیگری به چاپ رسیده یا در نوبت چاپ باشد.

حجم مقاله: تعداد واژگان مقاله: بیشتر از ۶۰۰۰ واژه نباشد، تعداد کلیدواژه‌ها: ۳ تا ۵ کلیدواژه

تعداد واژگان چکیده: بیش از ۲۰۰ واژه نباشد (چکیده باید شامل هدف، مسأله یا سؤال اصلی پژوهش، روش‌شناسی و نتایج مهم پژوهش باشد).

متن مقاله با خط B Lotus ۱۴ باشد.

مقاله شامل عنوان، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه و منابع باشد.

شیوه نگارش مقاله مطابق با دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده، قواعد ویراستاری در آن رعایت شده باشد.

مشخصات کامل نویسنده، نام و نام خانوادگی، درجه علمی، سمت، آثار به چاپ رسیده، تاریخ تولید (برای مستندسازی)، تاریخ ارسال، نشانی کامل پستی، پست الکترونیک و شماره تلفن، همراه با مقاله ارسال شود.

فهرست منابع در آخر مقاله به ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده به شکل ذیل تنظیم گردد:

۱- برای کتاب: نام خانوادگی، نام پدیدآورنده تاریخ انتشار. نام کتاب (ایتالیک). نام مترجم یا سایر افراد دخیل. محل انتشار: نام ناشر، نوبت چاپ.



راهنمای نویسندگان/ب

مثال: معرفت، محمدهادی (۱۴۲۸ ق). *التمهید فی علوم القرآن*. قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چاپ پنجم. ج ۲.

۲- برای مقاله: نام خانوادگی، نام پدیدآورنده تاریخ انتشار. عنوان مقاله. نام مترجم یا سایر افراد دخیل. نام نشریه، دوره یا سال انتشار، شماره مجله، شماره صفحه ابتدا و انتهای مقاله.

مثال: بابایی، آریا (۱۳۸۵ ش). «جستجوی سلیم بن قیس هلالی»، در: مطالعات اسلامی، پاییز ۱۳۸۹ ش، ۷۲، ص ۱۳-۵۴.

قرآن و نهج البلاغه به ترتیب در ابتدای بخش منابع درج شده و در ردیف الفبایی قرار نمی گیرند. ارجاع به منابع در متن مقاله، به این گونه باشد که پس از نقل مطلب، نام خانوادگی پدیدآورنده، تاریخ چاپ، شماره جلد (در صورت لزوم) و صفحه موردنظر در داخل پرانتز ذکر شود؛ مانند: (مطهری، ۱۳۵۸ ش: ج ۱، ص ۱۰۰) یا (مطهری، ۱۳۵۸: ۱/۱۰۰).

در ترجمه ها ارسال متن اصلی ضروری است. مقاله ارسالی در صورت تأیید یا عدم تأیید، بازگردانده نمی شود. کارشناسان متخصص مربوط، مقالات را داوری و انتخاب می کنند. مسئولیت مطالب هر مقاله، از هر نظر، به عهده نویسنده است. نشریه قرآن و قرائت مطالب رسیده را ویرایش علمی، محتوایی، ادبی و فنی می کند.



سخن سردبیر و مدیرمسئول

ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند هم اوست که افکار بلند و ژرفاندیش، کنه ذاتش را درک نکنند و غواصان دریای علوم و دانش‌ها، دستشان از پی بردن به کمال هستیش کوتاه گردد، یعنی آن‌کس که برای صفاتش حدی نیست و اوصاف کمالش را توصیف نتوان کرد، و برای ذاتش وقتی معین و سرآمدی مشخص نتوان نمود، مخلوقات را با قدرتش آفرید. سرآغاز دین، معرفت اوست، و کمال معرفتش تصدیق ذات او، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی اوست، و کمال توحید و شهادت بر یگانگی او اخلاص است، و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند. آن‌کس که خدای را به صفات ممکنات توصیف کند وی را به چیزی مقرون دانسته و تعدد در ذات او قائل شده و اجزایی برای او تصور کرده و کسی که چنین کند وی را نشناخته است. خدای متعال همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده، و وجودی است که سابقه عدم برای او نیست، با همه‌چیز هست، اما نه این‌که قرین آن باشد، و مغایر با همه‌چیز است، اما نه این‌که از آن بیگانه و جدا باشد، انجام دهنده است اما نه این‌که حرکات و ابزاری داشته باشد. وی غایتمند و هوشمند و صاحب اراده است. خداوند متعال هرگز بندگان خود را از پیامبران مرسل و کتب آسمانی و با دلیلی قاطع و با راهی مستقیم خالی نگذاشته است. به همین حال قرن‌ها گذشت، و روزگاران سپری شد تا این‌که خداوند سبحان برای وفای به وعده خود و کامل گردانیدن نبوت، حضرت محمد (ص) رسول خویش را مبعوث ساخت، کسی که از همه پیامبران برای بشارت به آمدنش پیمان گرفته‌شده بود، نشانه‌هایش مشهور و میلادش پسندیده بود، در آن روز مردم دارای مذاهب پراکنده و خواسته‌های ضدونقیض و جمعیت‌هایی متشت بودند، عده‌ای خدای را به مخلوقش تشبیه می‌کردند، گروهی ملحد بودند و جمعی معبودهای دیگری غیر از خدای یگانه داشتند؛ اما او به‌وسیله قرآن آن‌ها را از گمراهی نجات داد و هدایت نمود. قرآن یگانه کتاب آسمانی است که از بدو نزول تاکنون و برای همیشه سلامت و اصالت خویش را حفظ کرده و خواهد کرد بحث درباره این کتاب مقدس یک ضرورت خداشناسی است تا از نزدیک با کلمات و گفتار ناب الهی آشنا شویم.



سخن سردبیر و مدیر مسئول / د

فصلنامه قرآن و قرائت با رعایت استانداردهای تحقیقات علمی، عرصه‌ای برای حضور اندیشمندان و پژوهشگران ارجمند دانشگاهی و حوزوی است و به دنبال ایجاد کرسی مکتوب نظریه‌پردازی در مسائل فکری و اعتقادی، قرآنی و قرائت و مجموعه معارف اسلامی می‌باشد؛ بنابراین از تضارب آراء و اندیشه‌ها استقبال کرده و از گرایش‌های مختلف فکری دعوت به عمل می‌آورد تا با حضور عالمانه در تولید و نقد اندیشه سهیم باشند.

زمستان ۱۳۹۹

مدیرمسئول و سردبیر نشریه قرآن و قرائت

دکتر مجید ابراهیمیان کپورچال



فهرست مطالب

- صوت و لحن در بیان قرآن کریم ۱
- کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله ۲۰
- گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد ۳۶
- بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت ۴۸



فصلنامه قرآن و قرائت

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

صوت و لحن در بیان قرآن کریم

مجید ابراهیمیان کیورچال^۱

چکیده

قرآن تنها کتاب آسمانی است که از بدو نزول تاکنون سلامت و اصالت خویش را حفظ کرده و خواهد کرد. یکی از مهم‌ترین علوم قرآنی علم قرائت است که از صدر اسلام تا به امروز دارای اهمیت ویژه‌ای بوده و همواره یکی از عوامل مؤثر در اثبات اصالت قرآن به حساب می‌آمده است. قرائت قرآن درواقع مقدمه لازم برای فهم قرآن می‌باشد. وقتی که در قرائت قرآن صوت نیکو با لحن زیبا و صحیح و جایز همراه می‌شود، دل‌ها را به سوی معانی و مفاهیم والای قرآن جذب و جلب می‌نماید. در آیات متعددی از قرآن کریم کلمات صوت و لحن و مشتقاتشان بیان شده است؛ بنابراین در این تحقیق به بررسی کلمات صوت و لحن و مشتقاتشان در آیات قرآن با توجه به تفاسیر متعدد خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: قرآن، قرائت، صوت، لحن.



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/۲

صوت در بیان قرآن کریم

کلمه صوت به همراه مشتقاتش تنها در پنج آیه از آیات قرآن کریم بیان گردیده است که عبارتند از:

۱- سوره مبارکه حجرات آیه شریفه ۲

۲- سوره مبارکه حجرات آیه شریفه ۳

۳- سوره مبارکه لقمان آیه شریفه ۱۹

۴- سوره مبارکه طه آیه شریفه ۱۰۸

۵- سوره مبارکه اسراء آیه شریفه ۶۴

در سوره مبارکه حجرات آیه شریفه ۲ می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَاتَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَاتَشْعُرُونَ» (سوره حجرات، آیه ۲)؛ «ای اهل ایمان فوق صوت پیغمبر صدا بلند مکنید که اعمال نیکتان در اثر بی ادبی محو و باطل شود و شما فهم نکنید».

در این آیه خداوند به اهل ایمان مؤمنین می فرماید که در هنگام گفتگو و صحبت کردن با رسول خدا (ص) صدایتان را بلندتر از صدای رسول خدا (ص) نکنید که این عمل را خداوند ناپسند می داند؛ زیرا بی ادبی و بی احترامی به جایگاه و مقام پیامبر (ص) می شود و خداوند در این آیه مؤمنین را از این کار نهی فرموده اند و اشاره دارند که اگر این عمل انجام دهند در نزد رسول خدا (ص) و در هنگام گفتگو و صحبت کردن با ایشان صدایشان از صدای رسول خدا (ص) بلندتر باشد بر اثر این بی ادبی و بی حرمتی اعمال نیکشان باطل خواهد شد و نهی کردن این کار و این عمل به صراحت در این آیه بیان گردیده و در تفاسیر مختلف نیز اشاره شده است.



۳ / فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

از جمله در تفسیر غریب القرآن می‌خوانیم در ذیل این آیه:

«... لا ترفعوا اصواتکم علیه...» (ابن قتیبہ، ۱۳۹۸ ق: ۳۵۸)؛ «... یعنی بلند نکنید صدایتان را برای او (پیامبر (ص))»
«...».

همچنین طبری در ذیل این آیه گوید:

«... لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت رسول الله (ص)...» (طبری، ۱۴۱۲ ق: ۷۴/۲۶)؛ «... بلند نکنید صدایتان را بالای صدای رسول خدا (ص)...».

ابن کثیر نیز در این راستا گوید:

«... لا یرفعوا اصواتهم بین یدی النبی صلی الله علیه و سلم فوق صوته...» (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ ق: ۳۴۰/۷)؛
«... در کنار نبی خدا بلند نکنید صدایتان را بالای صدای او...».

همچنین در تفسیر کنزالدقائق آمده:

«... اذا کلمتموه فلا تجاوزوا اصواتکم عن صوته...» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ ق: ۳۲۰/۱۲)؛ «... هنگامی که با او (پیامبر (ص)) صحبت و گفتگو می‌کنید تجاوز نکنند صداهای شما از صدای او...».

و یا در تفسیر مخزن العرفان بیان شده:

«... در موقع گفتگو با پیامبر (ص) صدای خود را بلند ننمایید...» (اصفہانی، ۱۳۹۱ ش: ۲۳۷/۱۳).

و یا در اطیب البیان نوشته شده:

«... بلند نکنید صدایتان را یعنی داد نزنید فوق صدای نبی و بلند با او صحبت نکنید...» (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۳۲۲/۱۲).

و در تفسیر احسن الحدیث نیز چنین بیان شده است:



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/۴

«... در موقع سخن گفتن با پیامبر باید آرام‌تر از صدای پیامبر سخن گفت ...» (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۱۰/۲۹۶).

و یا در تفسیر اثنی‌عشری نوشته شده:

«... بلند نکنید صداهای خود را، بالای صدای پیامبر...» (حسینی شاه‌العظیمی، ۱۳۶۳ ش: ۱۲/۱۷۶).

همگی تفاسیر به‌نوعی اشاره دارند به اینکه نزد رسول خدا (ص) باید با احترام و با صدای پایین‌تر از صدای رسول خدا (ص) صحبت و گفتگو نمود حال اگر بخواهیم از دیدگاه دیگر به این آیه و تفاسیر متعدد آن نگاه کنیم شاید بتوان گفت که منظور از این کلمات (اصواتکم) و (صوت) در این آیه اشاره به صدا و صوتی دارد که از حنجره انسان در هنگام گفتگو و صحبت کردن با دیگران خارج می‌شود، درواقع صدایی که از ارتعاش تارهای صوتی از حنجره انسان ایجاد می‌شود اشاره نمود. درواقع اشاره آیه به قسمت‌های بالای صدا یعنی اوج صدا که حتی به مرحله فریاد می‌رسد دارد.

در بعضی از تفاسیر این کلمات (اصواتکم) و (صوت) به معنی آواز بیان شده‌اند ازجمله: در تفسیر سورآبادی نوشته شده در ذیل این آیه:

«... برمدارید آوازهای شما زیر آواز پیامبر ...» (سورآبادی، ۱۳۸۰ ش: ۴/۲۳۹۲).

و یا در تفسیر جلاءالاذهان در ذیل این آیه آمده است:

«... ای مؤمنان آواز برمدارید بالای آواز پیامبر ...» (جرجانی، ۱۳۷۷ ش: ۹/۱۵۶).

همچنین در مواهب علیه می‌خوانیم: «... آوازهای خود را بالای آواز پیامبر برمدارید ...» (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹ ش: ۱۱۵۹).

تأکید این مفسرین بر این بوده که به‌جای کلمات صدا و صوت از واژه آواز استفاده نمایند! با مراجعه به فرهنگ لغات فارسی کلمات صوت، صدا و آواز را بررسی نمودیم، در لغت‌نامه دهخدا کلمه صوت به معنای (آواز، آوا و بانگ) و کلمه آواز به معنای (آوا و صوت) و کلمه صدا نیز به معنای (آواز، انعکاس صوت)



۵/ فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

ترجمه گردیده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳). در فرهنگ فارسی معین نیز کلمه صوت به معنای (بانگ، آواز و نغمه) و کلمه آواز به معنای (آوا، بانگ، نغمه) و کلمه صدا نیز به معنای (پژواک، انعکاس صوت، آواز، بانگ) ترجمه گردیده است (معین، ۱۳۸۲).

درواقع با این بررسی کلمات صوت و صدا و آواز و بانگ در یک معنا به کاررفته و استعمال شده است؛ بنابراین دلیل خاصی که بعضی از مفسرین تأکید داشته‌اند که به جای کلمات صوت و صدا در تفسیر و ترجمه این آیات از آواز استفاده نمایند نیست. شاید بتوان گفت تفاوت در نوع و نوشتار در ترجمه و تفسیر خودشان با تفاسیر دیگر باشد!

در آیه ۳ سوره حجرات می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» (سوره حجرات: آیه ۳)؛ «آنان که نزد رسول خدا به صدای آرام و آهسته سخن گویند، آن‌ها هستند که در حقیقت خدا دل‌هایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده و آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده است».

در این آیه درواقع اشاره به این دارد که کسانی که نزد رسول خدا (ص) با صدای آرام و آهسته و به نرمی به منظور احترام جایگاه و مقام پیامبر (ص) با ایشان در گفتگو و صحبت کردن قرار می‌گیرند، خداوند به خاطر این ادب و احترام آن‌ها که نشأت گرفته از تقوای بالای آن‌ها است، برای چنین افرادی پاداش بزرگ و آمرزش نصیب فرموده است. در این آیه (اصواتهم) وجود دارد که از مشتقات صوت می‌باشد و با توجه تفاسیر متعدد اشاره به این قسمت آیه خواهیم نمود که این کلمه در آن وجود دارد از جمله در همین راستا در تفسیر این آیه علامه طبرسی گوید:

«... ای یخفزون اصواتهم فی مجلسه اجلالا ...» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۱۹۶/۹)؛ «... یعنی آنان که به منظور احترام پیامبر (ص) در مجلس او صدای خود را کوتاه می‌نمایند ...».

و یا در مخزن‌العرفان آمده است:



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۶

«... در مقابل رسول خدا آهسته صحبت می‌کند و صدای خود را بالای صدای او قرار نمی‌دهند...» (اصفهانی، ۱۳۹۱ ش: ۲۳۷/۱۳).

همچنین در تفسیر اثنی‌عشری می‌خوانیم:

«... و نرم می‌کنند صداهای خود را نزد رسول خدا (ص) ...» (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ ش: ۱۷۸/۱۲).

و یا در اطیب‌البیان نوشته شده است:

«آن مؤمنینی که شئونات حضرت رسالت را مراعات می‌کنند و با صدای ریز آهسته با کمال تواضع و احترام صحبت می‌کنند...» (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۳۲۳/۱۲)؛ و طبری نیز در تفسیر این آیه گوید:

«ان الذين يكفون رفع الصوتهم عند رسول الله...» (طبری، ۱۴۱۲ ق: ۷۶/۲۶)؛ «همانا کسانی که نزد رسول خدا خودداری می‌کنند از بالا بردن صدایشان...».

همچنین قرطبی در این باره گوید:

«... ای یخفصون اصواتهم عنده اذا تكلموا اجلالا له...» (قرطبی، ۱۳۶۴ ش: ۳۰۸/۱۶)؛ «... هنگامی که صحبت می‌کنند آنان نزد او (پیامبر ص) به منظور احترام صدای خود را کوتاه می‌نمایند...».

باز هم بعضی از مفسرین در ترجمه و تفسیر کلمه صوت از واژه آواز استفاده نموده‌اند در تفسیر سوره‌آبادی ذیل این آیه آمده است: «... فرو دارند آوازهای ایشان نزدیک رسول خدا (ص) ...» (سوره‌آبادی، ۱۳۸۰ ش: ۲۳۹۴/۴).

همچنین در مواهب علیه نوشته شده است: «... اصواتهم: آوازهای خود را...» (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹ ش: ۱۱۶۰) که توضیحات آن را قبلاً داده‌ایم. اگر به این آیه ۳ سوره حجرات هم بخواهیم از دیدگاه دیگری نظر افکنیم شاید بتوان بگوییم که در این آیه هم خداوند اشاره به صوت و صدایی دارد که از حنجره‌ی انسان در هنگام گفتگو و صحبت کردن خارج می‌شود و فرم خاصی از صدا و صوت در هنگام صحبت کردن اشاره



۷/ فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

دارد؛ یعنی به نرمی و آهسته صحبت کردن در مقابل شخص مخاطب بخصوص رسول خدا (ص) و اولیاء الهی و ... از منظر خدای متعال نشانه ادب و احترام قرار گرفته شده است.

با توجه به آیات ۲ و ۳ سوره حجرات و مباحثی که بیان شده نهی از فریاد زدن و بلند صحبت کردن و تأیید آهسته و به نرمی صحبت کردن درواقع اشاره دارد به ارتفاع و دامنه و وسعت صدای انسان که از حنجره او خارج می‌شود؛ چراکه «دامنه صوتی یا ارتفاع صدا به وسعت صدای شخص از بم‌ترین تا زیرترین پرده صدای او گفته می‌شود» (مسکری و دهقان، ۱۳۸۴ ش: ۴۰) و می‌بینیم که در این دو آیه خداوند متعال به نحوی اشاره دارند به صدای بلند یعنی قسمت اوج و حتی فریاد صدا و قسمت پایین صوت که بم صدا دارد؛ یعنی بلند صحبت کردن و یا فریاد زدن اوج صدا می‌باشد و آهسته صحبت کردن بم صدا می‌باشد.

در سوره مبارکه لقمان آیه شریفه ۱۹ می‌خوانیم:

«وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان: آیه ۱۹)؛ «و در رفتارت میانه‌روی اختیار کن و سخن آرام گو، نه با فریاد بلند که منکر و زشت‌ترین صداها صوت خر است».

در این آیه نیز کلمات (صوتک) و (اصوات) و (لصوت) بیان شده است و اشاره بر این است که در هنگام سخن گفتن و گفتگو به آرامی و نرمی صحبت شود نه با فریاد و صدای بلند و با صدای بلند صحبت کردن تشبیه شده به زشت‌ترین صداها که صدای خران است.

در ذیل این آیه طبرسی گوید:

«... «و اغضض من صوتک» ای انقص من صوتک اذا دعوت و ناجیت ربک عن عطا و قیل لاتجهر کل الجهر و اخفض صوتک و لاترفعه مطاولابه «ان انکرا الاصوات لصوت الحمیر» ای اقبیح الاصوات صوت الحمیر او له زفیر و آخره شهیق عن قتاده ...» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۵۰۰/۸)؛ «... و از آواز خود فرا کشیده به آرامی و خضوع با خداوند سخن بگو و بعضی گفته‌اند مقصود آن است که به هنگام سخن صدا را بلند نکرده و به سادگی و



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۸

آرامی صحبت کنی...؛ البته ناخوش‌ترین آوازا صدای خران است که بقول قتاده اولش زفیر و آخرش شهیق است...».

در تفسیر کنزالدقائق نیز آمده است:

«... و استر بعض صوتک، ای: انقص منه و اقصر... ای: اقبح الاصوات لصوت الحمیر. اوله زخیر، و آخره شهیق...» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ ق: ۲۵۸/۱۰)؛ «... یعنی بیوشان صدایت را یعنی کوتاه کن و کم کن از صدایت... البته ناخوش‌ترین و زشت‌ترین صداها صدای خران است که اولش زفیر و آخرش شهیق است...».

در ذیل این آیه در اطیب‌البیان آمده است:

«... دادوفریاد و درشت صحبت نکند و این قدر هم آهسته نباشد که جوهر نداشته باشد و طرف نشنود و درک نکند... در میان حیوانات هیچ صوتی بدتر از صوت حمار نیست حتی صوت سگ...» (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۴۲۷/۱۰).

همچنین در تفسیر اثنی‌عشری بیان شده است:

«... و کوتاه کن و کم گردان صدای خود را، یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان مباش در سخن گفتن...، به‌درستی که زشت‌ترین و قبیح‌ترین صداها، هرآینه صدای خران است که اولش زفیر و آخرش شهیق است؛ یعنی در بلند کردن صدا فضیلتی نیست بلکه موجب وحشت است...» (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ ش: ۳۴۹/۱۰-۳۵۰).

همچنین سیوطی گوید:

«عن سعید بن جبیر «واغضض من صوتک» قال اخفض من صوتک عن الملاء «ان انکرا الاصوات» قال اقبح الاصوات «لصوت الحمیر»...» (سیوطی، ۱۴۰۴ ق: ۱۶۷/۵)؛ «از سعید بن جبیر است که گفته: صدایت را بلند نکرده و کوتاه کن... همانا زشت‌ترین صداها گفته‌شده صدای خر است...».



۹/ فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

و ابوالفتح رازی نیز ذیل این آیه گوید:

«...» «واغضض من صوتک»، ای اخفض و انقص، آواز کم کن و بلند مدار، چه منکرتر بانگی بانگ خر باشد
...» (رازی، ۱۴۰۸ ق: ۲۹۲/۱۵).

همگی این تفاسیر در این آیه اشاره دارند به اینکه نوع صدا در گفتگو و صحبت کردن و سخن گفتن باید به نرمی و آرامی و آهسته باشد و نهی شده از بلند صحبت کردن و دادو فریاد زدن در هنگام گفتگو، نعره زنان و بلند صحبت کردن و فریاد زدن در گفتگو در این آیه تشبیه به صدای خران شده است که از زشت ترین صداها در میان حیوانات است و منظور از صدای آهسته درواقع صدایی که جوهر داشته باشد و قابل درک باشد و صدای مناسب باشد برای گفتگو و صدا بلند و فریاد زنان در گفتگو فضیلتی ندارد؛ بلکه موجب وحشت می شود.

در این آیه وجود کلمات (صوتک) و (اصوات) و (لصوت) را اگر بخواهیم از منظری دیگر نگاه کنیم از آنجایی که در این آیه توصیه و سفارش به نرمی و آهسته صحبت کردن شده و آن هم به طوری آهسته باید باشد که جوهر داشته باشد؛ یعنی قابل درک و فهم باشد و نهی شده است از اینکه در گفتگو نعره زنان و فریادکنان باشد. شاید بتوان گفت که به طوری اشاره به صدا یا صوتی که از حنجره انسان خارج می گردد می تواند و دارای محدوده ای باشد که اشاره به ارتفاع صدا یا دامنه و وسعت صدا شده است که از بم ترین صدا تا زیرترین صدا را به نحوی بیان نموده اند؛ یعنی وقتی در این آیه اشاره می شود که باید آهسته و به نرمی صحبت شود و صحبت کردن به نحوی که جوهر داشته باشد و قابل فهم و درک باشد. درواقع اشاره به بم ترین قسمت صوت است و وقتی گفته می شود در این آیه که با صدای بلند فریاد زنان و نعره زنان صحبت نشود یعنی اوج صدا می باشد و زیرترین قسمت صدا اشاره می شود که نشان دهنده ارتفاع صدا می باشد.

همچنین در سوره طه می خوانیم:



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۱۰

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَأَعِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (سوره طه: آیه ۱۰۸)؛ «و خلاق هم از پی کسی که آن‌ها را به راه مستقیم به عرصه قیامت دعوت کند ناچار خواهند رفت و صداها پیش خدای رحمن خاشع و خاموش گردد که از هیچ‌کس جز زیر لب و آهسته صدائی نخواهی شنید».

در این آیه نیز کلمه (اصوات) بیان شده است و مفهوم کلی این آیه اشاره دارد به این‌که بر اثر عظمت خداوند در عرصه قیامت صداها در سینه‌ها حبس شده‌اند و جز صدای پاها در موقع حرکت، صدایی به گوش نمی‌رسد. آنهم صدایی آهسته و بسیار ملایم که به صدای پای شتر تشبیه شده است.

در ذیل این آیه طبرسی گوید:

«... ای خضعت الاصوات بالسكون لعظمه الرحمن عن ابن عباس «فلا تسمع الا همسا» و هو صوت الأقدام...» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۵۰/۷)؛ «... بر اثر عظمت خداوند، صداها در سینه‌ها حبس شده‌اند و جز صدای پاها در موقع حرکت، صدایی به گوش نمی‌رسد، آنهم صدایی آهسته و ملایم...».

در تفسیر کنزالدقائق آمده:

«... خضعت لمهابته. «فلا تسمع الا همسا» صوتاً خفياً و منه الهميس لصوت اخفاف الابل...» (قمی مشهدی، ۱۳۹۸ ق: ۳۵۱/۸)؛ «... بر اثر هیبت و عظمت خداوند صداها خاضع می‌شود و نمی‌شنوی صدایی مگر صدای ضعیف و خفیفی مثل صدای پای شتر...».

و یا در اطیب‌البیان نوشته شده است:

«... صداها خاضع و خاشع می‌شود در پیشگاه خداوند رحمن گفته‌اند همس صدای قدم است آنهم مثل صدای پای شتر...» (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۱۰۰/۹).

همچنین در تفسیر نمونه می‌خوانیم:



۱۱ / فصلنامه قرآن و قرآنت، سال اول، شماره سوم

«... در این موقع اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع و جز صدای آهسته، چیزی نمی‌شنوی ...»
(مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۳۰۳/۱۳).

ابن ابی حاتم نیز گوید:

«... عن ابن عباس فی قوله: «فلا تسمع الا همسا» قال: الصوت الخفی ...» (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ ق: ۲۴۳۵/۷)؛
«... از ابن عباس نقل شده در گفته خدای متعال ...، گفته منظور صدای ضعیف است. منظور از همس صدای
خفیف و ضعیف است ...».

سیوطی نیز گوید:

«... اصوات اقدامهم، صوت الخفی، صوت اخفافها، فقال هذا الهمس ...» (سیوطی، ۱۴۰۴ ق: ۳۰۸/۴)؛ ...
صداهای پایشان، صدای ضعیف و خفیف است، صدایی آهسته و ملایم پس گفته می‌شود این همس است
...».

همان‌طور که از توضیحات قبل گذشت در بعضی از تفاسیر به جای صوت و صدا واژه آواز ترجمه و تفسیر
شده است از جمله در تفسیر ابوالفتح رازی آمده: «... و آوازا خاشع و ذلیل شود خدای را، کسی زهره ندارد
که آنجا آواز بردارد از هیبت آن روز ...» (رازی، ۱۴۰۸ ق: ۱۸۸/۱۳).

همچنین صاحب تفسیر منهج الصادقین گوید:

«... و پست شود آوازاها، مگر آوازی نرم و سخنی آهسته و همس ...» (کاشانی، ۱۳۶۶ ش: ۲۲/۶).

در این آیه نیز با توجه تفاسیر متعدد اشاره به صدای خفیف و ضعیف و آهسته و ملایم مثل زمزمه کردن،
پیچ کردن زیر لب، حرف زدن دارد صدایی که همس دارد، جهر ندارد؛ یعنی جوهر ندارد قابل فهم نیست و
قابل درک نیست به صورت معمولی و متداول نمی‌توان این نوع صوت و صدا را متوجه شد، باید توجه شود
تا قابل درک شود این صوت و صدا، اگر بخواهیم اشاراتی که در سه آیه گذشته و این آیه باهم داشته باشیم
می‌توان به همان صوت و صدایی که از حنجره انسان خارج می‌شود و محدوده آن از زمزمه و زیر لب حرف



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۱۲

زدن است تا به گفتگو معمولی با صدای مشخص و جوهردار و گام پایین صوت و بم صدا و همچنین تا به فریاد زدن و صدا را بلند کردن در اوج خود رساندن است. درواقع اشاره به ارتفاع و دامنه و وسعت صدای انسان از پایین‌ترین حد ممکن تا بالاترین حد ممکن آن بیان شده است و همچنین اشاره به صدای حیوانات دارد. صوت و صدا فقط شامل انسان‌ها نمی‌باشد. شامل همه‌ی موجودات می‌شود از جمله انسان و حیوان و ...

در سوره اسراء می‌خوانیم:

«وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أَسْطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (سوره اسراء: آیه ۶۴)؛ «و هر کس از آنان را که توانستی به وسیله صوت و ندای خود دچار لغزش نما، و با سواران و پیادگان خویشتن بر آنان تاخت و تاز کن، و در اموال و اولادشان شرکت نما، و به آنان وعده بده، و شیطان به آنان وعده‌ای نخواهد داد مگر غرور و فریب».

در آیه کلمه (بصوتک) بیان شده است با توجه به تفاسیر متعدد به بیان آن خواهیم پرداخت:

طبرسی در ذیل این آیه (بصوتک) چنین گفته:

«... و قيل بصوتک ای بالغناء و المزامیر و الملاهی عن مجاهد، و قيل کل صوت یدعی به الی الفساد، فهو من صوت الشیاطین ...» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۶/۶۳۷)؛ «... مجاهد گوید: منظور از «بصوتک» ترانه‌ها و سازوآواز است. برخی گویند: هر صدایی که مردم را به فساد دعوت کند، آواز شیطان است ...».

و شیخ طوسی نیز می‌گوید:

«... و قيل فی الصوت الذی یستفزه به قولان:

احدهما- قال مجاهد: صوت الغناء واللّهو.



۱۳ / فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

الثانی - قال ابن عباس: هو كل صوت يدعا به الى معصية الله. و قيل: كل صوت دعى به الى الفساد، فهو من صوت الشيطان ...» (طوسی، بی تا: ۴۹۹/۶)؛

«... و گفته شده در صوت دو قول است؛ یکی: مجاهد گوید: صدای غنا و لهو است، دومی: ابن عباس گوید: هر صدایی که دعوت می کند به معصیت خدا و گفته شده هر صوتی که دعوت کند به فساد، پس او آواز و صوت شیطان است ...».

در تفسیر منهج الصادقین نوشته شده:

«... «بصوتک»: به آواز خود یعنی خواندن ایشان را به فساد و نزد مجاهد صوت شیطان غنا و مزامیر است ...» (کاشانی، ۱۳۶۶ ق: ۲۸۸/۵).

همچنین در جلاء الاذهان می خوانیم:

«... گمراه گردان آن را که می توانی به آواز خود یعنی به دعوت خود ایشان را با معصیت، و هر داعی که با معصیت دعوت کند او از لشکر ابلیس باشد. مجاهد گفت مراد آواز مزامیر و سرود است ...» (جرجانی، ۱۳۷۷ ش: ۳۱۴/۵).

و یا در احسن الحديث بیان شده:

«... هر که از آنان را خواستی با صدا و خواندنت به گناه برخیزان ...» (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۱۰۱/۶).

و صاحب تفسیر نمونه گوید:

«... با صدای خودت تحریک و وسوسه کن ...» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۸۲/۱۲).

و قرطبی گوید:

«... «بصوتک»: صوته كل داع يدعو الى معصية الله تعالى، عن ابن عباس. مجاهد: الغناء و - المزامير و اللهو.



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۱۴

الضحاک: صوت المزمار. و قيل: بصوتک بوسوستک ...» (قرطبی، ۱۳۶۴ ش: ۲۸۸/۱۱)؛ «...» «بصوتک»: یعنی هر صدایی که دعوت می‌کند به معصیت خدای تعالی ابن عباس و مجاهد گویند: منظور غنا **مزامیر (نی‌ها)** و لهویات است.

ضحاک گوید: صدای مزمار است و بعضی گفته‌اند: بصوتک یعنی به وسوسه‌ات ...».

و سیوطی نیز بیان می‌دارد:

«... ابن ابی حاتم عن ابن عباس: قال صوته کل داع دعا الی معصیه الله. ابن ابی حاتم عن مجاهد: قال ... بالغناء و المزامیر و اللهو و الباطل ...» (سیوطی، ۱۴۰۴ ق: ۱۹۲/۴)؛ «... ابن ابی حاتم از ابن عباس گوید: هر صدایی که دعوت کند به معصیت خدا. ابن ابی حاتم از مجاهد گوید: «... منظور غنا و مزامیر (نی‌ها) و لهویات و باطل است ...».

صاحب تفسیر سورآبادی نیز گوید:

«... و بلغزان آن را که توانی از ایشان به آواز تو، یعنی به وسوسه تو، گفته‌اند صوت ابلیس آوازه‌ای مزامیر و نای‌ها و چنگ‌ها و دف‌ها و سرودها است که بدان بلغزان آدمی را، و گفته‌اند: صوت شیطان این آوازه‌ای بازار است که دنیا را بر خلق می‌ستاید ...» (سورآبادی، ۱۳۸۰ ش: ۱۳۸۲/۲).

آیه اشاره دارد با تمام تفاسیری که شد هر صوت و صدایی که دعوت و وسوسه و تحریک کند به شر و گناه و فساد او از حزب و لشکر و سربازان ابلیس یا همان شیطان است. با توجه به تفاسیر صوت شیطان یا آواز شیطان علاوه بر اینکه اشاره به صوت یا صدایی که از حنجره انسان خارج می‌شود دارد. اشاره به صوت و صدایی که از نواختن دو قطعه و یا دو شیء که ایجاد صوت و صدایی کند دارد؛ یعنی تولید و ایجاد صوت و صدا در این آیه فقط منوط به حنجره انسان نمی‌تواند باشد؛ بلکه از نواختن یا به هم خوردن دو قطعه نیز می‌توان تولید صوت و صدا نمود اشاره مزامیر نی‌ها و دف‌ها و چنگ‌ها و



لحن در بیان قرآن کریم

کلمه «لحن» تنها در سوره مبارکه «محمد (ص)» آیه ۳۰ بیان گردیده است، خدای متعال در سوره مبارکه محمد (ص) می‌فرماید:

«وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» (سوره محمد (ص): آیه ۳۰)؛ «(ای رسول) اگر ما می‌خواستیم حقیقت را به وحی بر تو آشکار می‌ساختیم تا به باطن آن‌ها از سیمای ظاهرشان پی برده و در طی سخن کاملاً بشناسی و خدا به همه کارهای شما بندگان آگاه است».

در این آیه کلمه «لحن» بیان گردیده است. آیه درواقع اشاره به این دارد که از طریق (لحن القول) از نحوه‌ی گفتار پی به شناخت و باطن افراد می‌توان پیدا نمود. درباره لحن شیخ طوسی گوید در ذیل این آیه:

«... ای فی فحوی اقوالهم...» (طوسی، بی تا: ۳۰۵/۹)؛ «... یعنی در فحوی و معنای گفتارشان...».

در همین راستا علامه طبرسی چنین بیانی دارند:

«... ای و تعرفهم الان فی فحو کلامهم و معناه و مقصده و مغزاه لأن کلام الانسان يدل علی ما فی ضمیره...» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۱۶۰/۹)؛ «... یعنی هم‌اکنون آنان را در فحوی و معنی و مقصود کلامشان خواهی شناخت زیرا سخن ایشان پرده از باطن او برمی‌دارد...».

صاحب تفسیر جلاء الاذهان گوید:

«... و هر آینه تو بشناسی ایشان را در فحوای سخنان ایشان...» (جرجانی، ۱۳۷۷ ش: ۱۱۹/۹).

در تفسیر عاملی نیز می‌خوانیم:

«... ابن عباس گفت: مقصود معنی سخن است. حسن بصری گفت: آنچه گفتاری به آن اشاره باشد، و هم آنچه گوینده از کلامی بخواهد لحن القول گویند و اصل این کلمه از برگشتن سخن است از آن جهت که باید



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۱۶

باشد و از همین روی سخن غلط را لحن می‌گویند، چون از آنچه باید تلفظ شود برگشته است ...» (عاملی، ۱۳۶۰ ش: ۵۵۲/۷).

همچنین در تفسیر احسن الحديث آمده: «... در طرز سخن گفتنشان حتماً آن‌ها را خواهی شناخت زیرا باطن انسان از گفتارهایش ظاهر می‌شود، امام علی (ع) فرموده: هر کس چیزی در باطن داشته باشد در سخن ناخودآگاهش ظاهر می‌شود ...» (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۲۰۱/۱۰)؛ و در اطبیب البیان نیز بیان شده:

«... علاوه بر معرفت از سیما، کلمات و گفتار آن‌ها هم نشان می‌دهد باطن آن‌ها را ...» (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۱۸۸-۱۸۷/۱۲)؛ ابن قتیبه گوید: «... فی نحو کلامهم و معناه ...» (ابن قتیبه، ۱۳۹۸ ق: ۳۵۴)؛ «... یعنی در روش سخن و کلامشان و معنایش ...».

و یا در التبیان فی تفسیر غریب القرآن می‌خوانیم:

«... ای نحوه، و معناه و فحواه ...» (ابن هائم شهاب‌الدین، ۱۴۲۳ ق: ۲۹۶)؛ «... یعنی در روشش و مقصودش و فحوایش ...».

و صاحب تفسیر الموسوعه القرآنیه گوید:

«... من اسلوب قولهم ...» (ایبازی، ۱۴۰۵ ق: ۲۰۰/۱۱)؛ «... یعنی از روش گفتارشان ...».

همچنین در معانی القرآن آمده:

«... فی نحو القول، و فی معنی القول ...» (فراء ابوزکریاء، بی‌تا: ۶۳/۳)؛ «... یعنی در روش گفتن (گفتار) و در مقصود گفتن (گفتار) ...».



جمع‌بندی و نتایج:

۱- در مجموع بررسی آیات که کلمه صوت و مشتقاتش در آن آیات وجود داشته با توجه به تفاسیر متعدد شاید بتوان گفت که اشاره به ارتفاع صدا یا وسعت و دامنه صوتی انسان که از زمزمه شروع می‌شود و به صدای بم که جوهردار و آهسته و به نرمی می‌رسد و بعد به صدای بلند و فریاد که اوج صدا می‌باشد می‌رساند و این صدا و صوت را منحصر به انسان نمی‌شود؛ بلکه حیوانات را شامل شده و بعد علاوه بر این که صوت و صدایی از حنجره انسان یا حیوان اشاره شده صوت و صدا می‌تواند از به هم خوردن دو قطعه نیز ایجاد شود. درواقع به این آیات که کلمه صوت و مشتقاتش در آن وجود دارند با دیده‌ی موسیقایی نگاه شده است.

صوت و صدا هر دو در معنای یکسانی به کار می‌روند و استعمال می‌شوند (صدا نتیجه «حرکت ارتعاشی» است که به وسیله گوش احساس می‌شود) (پورتراب، ۱۳۸۶ ش: ۱۳)؛ «صدا پدیده‌ای است که انسان آن را به یاری دستگاه شنوایی خویش درک می‌کند و در نتیجه‌ی ارتعاش اجسام، تولید می‌شود و در محیط مادی مانند هوا یا آب به صورت موج انتشار می‌یابد و به گوش می‌رسد و ما در دستگاه شنوایی مان آن را به فعل و انفعالی فیزیولوژیک درک می‌کنیم» (منصوری، ۱۳۷۶ ش: ۲۱).

حرکت ارتعاشی: حرکتی است که در یک فاصله زمانی معین به نام دوره تناوب تکرار می‌شود و دو عامل تعیین‌کننده در این نوع حرکت قابل تشخیص است؛ اول: شکل ارتعاش که بستگی به نحوه تحریک و به ارتعاش درآوردن جسم مرتعش شونده دارد، دوم: تعداد ارتعاش‌ها یا لرزش‌ها در مدت زمان یک ثانیه است که اصطلاح علمی به آن فرکانس یا بسامد گویند (شاه‌میوه اصفهانی، ۱۳۸۲ ش: ۲۸).

۲- با توجه به تفاسیر متعدد پیرامون آیه موردنظر آیه اشاره دارد به اینکه امکان شناسایی و شناخت منافقان و بیماردلان از لحن گفتار آنان، یعنی روحیات و خصلت‌های درونی انسان، دارای ظهوری آشکار در سبک گفتار وی می‌باشد؛ و همچنین لحن را سخن غلط بیان داشته‌اند، چون آنچه باید تلفظ شود برگشته است و اینکه به استعارات و کنایه‌هایی که در بد جلوه دادن و مخدوش کردن موضوع تأثیر دارد. لحن را سخن غلط گفته‌اند؛ و همچنین از این آیه لحن را، آهنگ سخن یا گفتار، نوع بیان، سبک گفتار، روش گفتار و سخن، معنا



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۱۸

و مفهوم و مقصود و یا سربسته و با کنایه سخن گفتن، کیفیت صحبت کردن، کیفیت صوت یا صدا خطا و اشتباه پنهان، آواز و نوا و آهنگ و نغمه می‌توان استنباط نمود. در توضیح لحن شاید بتوان گفت که اگر یک کلمه و یا جمله‌ای و یا سخنی و گفتار واحد را به لحن‌های مختلف می‌توان بیان نمود فارابی در موسیقی کبیر لحن را چنین تعریف نموده است:

«لحن گاه بر گروه نغمات مختلف که به ترتیب معینی مرتب شده باشند، اطلاق می‌گردد و گاه بر گروهی از نغمات که به وجهی معین تألیف شده باشند و حروفی مقترن به آن‌ها باشد و از ترکیب آن‌ها الفاظی معنی‌دار ساخته می‌شود که این الفاظ بنابر معمول بر فکر و معنایی دلالت کنند» (شاه‌میوه اصفهانی، ۱۳۸۲ ش: ۲۸).

همچنین در اصطلاحات موسیقی عربی واژه لحن درجایی به کار می‌رود که «... ما ركب من نغمات و رتب ترتیباً موزوناً مقروناً بشی من الشعر او غیره» (محفوظ، ۱۹۶۴ م: ۲۲۲).

«... آهنگ و نغمات در استخدام کلام و متن مرتب و موزونی درآید در شعر یا غیر آن» و لحن در قرائت قرآن کریم یعنی آهنگ صوت منظور کیفیتی است که استفاده‌ی صحیح و مطلوب از مقامات و نغمات موسیقی قرآن که همراه با صوت یا صدا از دستگاه تکلم و حنجره انسان خارج می‌شود و به گوش می‌رسد گویند.

درواقع آن مطالبی که در استنباط از تفاسیر متعدد پیرامون آیه ۳۰ سوره مبارکه محمد (ص) و به‌خصوص درباره (لحن القول) و کلمه (لحن) شده است با تعریفی که از لحن در قرائت قرآن یا تلاوت مجلسی قرآن شده است. در آهنگ سخن با گفتار در لحن القول و در قرائت قرآن آهنگ صوت یا صدا تطابق دارد و یا واژه‌های دیگری مثل نغمه‌ی گفتار و نوای گفتار در لحن القول و در قرائت یا تلاوت قرآن نغمه صوت یا صدا و یا نوای صوت یا صدا می‌توان اشاره نمود.



فهرست منابع

- ۱- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ هـ.ق). تفسیر القرآن العظیم. عربستان سعودی: مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ۲- ابن قتیبہ الدینوری، عبدالله بن مسلم (۱۳۹۸ هـ.ق). غریب القرآن. تحقیق احمد صقر، مصر: دارالکتب العلمیه.
- ۳- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ هـ.ق). تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر). بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۴- ابن هائم شهاب الدین، احمد بن محمد (۱۴۲۳ هـ.ق). التبیان فی تفسیر غریب القرآن. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ۵- ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ هـ.ق). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۶- ابیاری، ابراهیم (۱۴۰۵ هـ.ق). الموسوعه القرآنیه. سجل العرب.
- ۷- اصفهانی، سیده نصرت امین (۱۳۶۱ هـ.ش). مخزن العرفان در تفسیر قرآن. تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ۸- پورتراب، مصطفی کمال (۱۳۸۶ هـ.ش). تئوری موسیقی. تهران: نشر چشمه.
- ۹- جرجانی، حسین بن حسن (۱۳۷۷ هـ.ش). جلاء الاذهان و جلاء الاحزان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ هـ.ش). تفسیر اثنی عشری. تهران: انتشارات میقات.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳ هـ.ش). لغت نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد (۱۳۸۰ هـ.ش). تفسیر سورآبادی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۱۳- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ هـ.ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور. قم؛ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- ۱۴- شاه میوه اصفهانی، غلامرضا (۱۳۸۲ هـ.ش). پژوهشی در جلوه های موسیقایی هنر تلاوت. اصفهان: بوستان فدک.
- ۱۵- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ هـ.ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- ۱۶- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ هـ.ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه.
- ۱۷- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۸- طبیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ هـ.ش). اطیب البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات اسلام.
- ۱۹- عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰ هـ.ش). تفسیر عاملی. تهران: انتشارات صدوق.
- ۲۰- فراء ابوزکریاء، یحیی بن زیاد (بی تا). معانی القرآن. مصر: دارالمصریه.
- ۲۱- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷ هـ.ش). تفسیر احسن الحدیث. تهران: بنیاد بعثت.



صوت و لحن در بیان قرآن کریم/ ۲۰

- ۲۲- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ هـ.ش). الجامع لأحكام القرآن. تهران؛ انتشارات ناصر خسرو.
- ۲۳- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸ هـ.ق). کنزالدقائق و بحر الغرائب. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- ۲۴- کاشانی، فتح الله (۱۳۶۶ هـ.ش). منهج الصادقین فی الزام المخالفین. تهران: کتاب فروشی محمدحسن علمی.
- ۲۵- کاشفی سبزواری، حسین بن علی (۱۳۶۹ هـ.ش). مواهب علیه. تهران: انتشارات اقبال.
- ۲۶- محفوظ، حسین علی (۱۹۶۴ م). قاموس الموسيقى العربیه. عراق: دار الحریه للطباعه.
- ۲۷- مسگری، جواد؛ دهقان، محمدحسین (۱۳۸۴ ش). نغمه وحی (۱) (آموزش مبانی صوت و لحن قرائت قرآن کریم). مشهد: جامعه قاریان قرآن مشهد.
- ۲۸- معین، محمد (۱۳۸۲ هـ.ش). فرهنگ معین (فراسی). تهران: بی نا.
- ۲۹- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴ هـ.ش). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- ۳۰- منصوری، پرویز (۱۳۷۶ هـ.ش). تئوری بنیادی موسیقی. تهران؛ نشر کارنامه.



فصلنامه قرآن و قرائت

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله

حمیدرضا احمدی وفا**

چکیده

ادب و آداب در آیین اسلام و آموزه های قرآن و حدیث جایگاه ویژه ای دارد. دین اسلام برای حیات فردی و اجتماعی مسلمانان در محافل و مجالس گوناگون از جمله مراسمات عبادی و اجتماعی و... آدابی معین نموده است. این قوانین و آداب ضامن دفع آفات احتمالی و تحقق اهداف اجتماعی برای مسلمانان می باشد. مقاله حاضر به معانی لغوی و اصطلاحی آداب و مجلس و کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی: قرآن، مجلس، آداب، شیعه، سنی.

** کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.



معنای لغوی و اصطلاحی آداب

أَدَبُ: الْأَدَبُ: الَّذِي يَتَأَدَّبُ بِهِ الْأَدِيبُ مِنَ النَّاسِ سُمِّيَ أَدَبًا لِأَنَّهُ يَأْدِبُ النَّاسَ إِلَى الْمَحَامِدِ، وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمَقَابِحِ. وَ أَصْلُ الْأَدَبِ الدُّعَاءُ، وَ مِنْهُ قِيلَ لِلصَّنِيعِ يُدْعَى إِلَيْهِ النَّاسُ: مَدْعَاءٌ وَ مَادُّبَةٌ. ابْنُ بَزْرَجٍ: لَقَدْ أَدَّبْتُ أَدَبًا حَسَنًا، وَ أَنْتَ أَدِيبٌ. وَ قَالَ أَبُو زَيْدٍ: أَدَبَ الرَّجُلُ يَأْدِبُ أَدَبًا، فَهُوَ أَدِيبٌ، وَ أَرَبَ يَأْرُبُ أَرَابَةً وَ أَرَبًا، فِي الْعَقْلِ، فَهُوَ أَرِيبٌ. غَيْرُهُ: الْأَدَبُ: أَدَبُ النَّفْسِ وَ الدَّرْسِ. وَ الْأَدَبُ: الظَّرْفُ وَ حُسْنُ التَّنَاوُلِ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۰۶/۱).

الأدب، ج آداب : ظرفیت، تهذیب «قلیلُ او عَدِیمُ الأدب»: بی ادب «علمُ الأدب»: ادبیات، دانشی که با آن لغزش در کلام عرب چه از نظر لفظ و چه نوشتن را بازدارد. «رجالُ الأدب»: ادیبان و نویسندگان. الأَدَبیُّ، أدب: امر معنوی «الضررُ الأدبیُّ»: زیان معنوی که به آبرو و موقعیت اجتماعی شخص بستگی دارد. ضد این تعبیر «الضرر المادی» است که به معنای زیانهای مالی می باشد. (مهیار، بی تا: ۳۳)

آنچه لغت شناسان اشاره کرده اند: ادب و آداب را به معنای دانشی که با آن لغزش در کلام عرب چه از نظر لفظ و چه نوشتن را باز دارد گویند. و با ادب یعنی با شخصیت دارای موقعیت اجتماعی و آبرو، دارای اخلاق نیکو و رفتار نیکو و ستوده شده باشد.

حاصل معنای ادب آن است که ادب هیات نیکو و پسندیده ای است که سزاوار است رفتار مشروع دینی یا عقلایی بر مبنای آن شکل گیرد؛ مانند آداب دعا و آداب دیدار دوستان (دهخدا بی تا: ۲۶۵/۵).

بنابراین منظور از آداب، مبنای عقلایی پسندیده و نیکوی رفتار، گفتار، کردار در هر موضوعی را گویند.



کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله / ۲۲

معنای لغوی و اصطلاحی مجلس

جلس: الْجُلُوسُ: الْقُعُود. جَلَسَ يَجْلِسُ جُلُوساً، فهو جالس من قوم جُلُوسٍ و جُلَّاس، و أُجْلِسَ غيره... و الْمَجْلِسُ، بفتح اللام، المصدر، و الْمَجْلِس: موضع الجلوس، و هو من الظروف غير الْمُتَعَدِّي إليها الفعل بغير في، قال سيبويه: لا تقول هو مَجْلِسٌ زيد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹/۶).

(جلس) قوله تعالى: تَفْسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ... المجالس جمع مجلس بالكسر و هو موضع الجلوس، و المجلس بفتح اللام المصدر. (طريحي، ۱۳۷۵: ۵۸/۴)

أصل الْجَلَس: الغليظ من الأرض، و سمي النجد جلسا لذلك... و جَلَسَ أصله أن يقصد بمقعده جلسا من الأرض، ثم جعل الْجُلُوس لكل قعود، و الْمَجْلِس: لكل موضع يقعد فيه الإنسان. قال الله تعالى: إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ المجادلة/ ۱۱ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۹۹).

الْمَجْلِس، ج مَجَالِس [جلس]: محلّ نشستن، مردم نشسته، جایگاه قاضی یا دادگاه، و در نزد دروزیان محلّ عبادت است،- الثَّيَابِيّ: پارلمان، مجلس شوری «مَجْلِسُ الْأُمَّة»: مجلس شورای ملی «الْمَجْلِسُ التَّاسِيسِي»: مجلس مؤسسان «مَجْلِسُ الْأَمْنِ شُورای امنیت سازمان ملل «مَجْلِسُ الْحَرْب»: شورای عالی دفاع «مَجْلِسُ الْإِدَارَةِ»: شورای اداری «الْمَجْلِسُ التَّادِيبِيّ»: دادگاه اداری، «فی مَجْلِسِهِ»: در حضور او (مهیار، بی تا: ۱۷).

آنچه لغت شناسان در معنای مجلس ذکر کرده اند چنین برداشت می شود که مجلس یعنی محل نشستن و جایگاه نشستن انسان در روی زمین و جمع آن مجالس می شود.

معنای اصطلاحی مجلس می تواند دو کاربرد عمومی و خصوصی داشته باشد، در کاربرد عمومی با معنای لغوی یکی است که به صورت کلی و عمومی یعنی محل نشستن، محل اجتماع گفتگو و... که بدان اشاره شد. اما در کاربرد خصوصی، مجلس در معنای اصطلاحی در واقع به نوع مجلس بستگی دارد. در فرض مثال:



۲۳ / فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

مجلس شورای اسلامی، با توجه به اصل شصت دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و با رای مخفی انتخاب می شوند تشکیل می گردد» (فتحی و کوهی اصفهانی، ۱۳۹۷: ۲۹). در واقع رکن اصلی نهاد قانون گذاری در کشور ایران که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل شده و در چارچوب قانون اساسی، قانون وضع می کنند. بنابراین مجلس شورای اسلامی، محل نشستن و تجمع و گفتگو نمایندگان منتخب مردم است.

به طور کلی: ادب و آداب در لغت به معنای دانشی که با آن لغزش در کلام عرب چه از نظر لفظ و چه نوشتن را باز دارد گویند. و در اصطلاح مبنای عقلایی پسندیده و نیکوی رفتار، گفتار، کردار در هر موضوعی را گفته می شود. مجلس در لغت به محل نشستن و جایگاه نشستن انسان در روی زمین و جمع آن مجالس گویند. معنای اصطلاحی مجلس می تواند دو کاربرد عمومی و خصوصی داشته باشد، در کاربرد عمومی با معنای لغوی یکی است که به صورت کلی و عمومی یعنی محل نشستن، محل اجتماع گفتگو اما در کاربرد خصوصی، مجلس در معنای اصطلاحی در واقع به نوع مجلس بستگی دارد. مانند: مجلس قرآنی، مجلس روضه و وعظ که به صورت مبسوط بدان خواهیم پرداخت.

یکی از آداب معاشرت که در قرآن کریم مورد تأکید واقع شده، این است که در مجالس طوری بنشینند که اگر تازه واردی آمد، جای نشستن برای وی باشد، از این رو دستور داده شده که در مجالس وقتی به شما گفته می شود که جا باز کنید، و جا به دیگران بدهید، پس چنین کاری کنید تا خدا هم به شما وسعت بدهد؛ خداوند در آیه ۱۱ سوره مجادله بدین موضوع پرداخته که ما با توجه به اهم تفاسیر شیعه و اهل سنت بدان آیه می پردازیم.



کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله / ۲۴

کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (مجادله/۱۱)

ای مؤمنان! هنگامی که گویند: در مجالس [برای نشستن دیگر برادرانتان] جا باز کنید، پس جا باز کنید، تا خدا برای شما [در بهشت] جا باز کند. و چون گویند: برخیزید، بی‌درنگ برخیزید تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند، و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

عن قتاده و مجاهد و قيل المراد به مجالس الذكر كلها «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» أي فتوسعوا يوسع الله لكم مجالسكم في الجنة «وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا» أي ارتفعوا و قوموا و وسعوا على إخوانكم «فَانْشُزُوا» أي فافعلوا ذلك و قيل معناه و إذا قيل لكم انهضوا إلى الصلاة و الجهاد و عمل الخير فانشزوا و لا تقصروا (طوسی، بی‌تا: ۵۵۱/۹-۵۵۲؛ طبرسی، ۱۳۷۰: ۳۸۰/۹).

قتاده و مجاهد گویند: یعنی توسعه دهید و آن مجلس پیامبر (ص) بود و بعضی گویند: مقصود تمام مجالس ذکر و دعا است. «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» جا دهید یا جا باز کنید خدا شما را جا می‌دهد پس توسعه دهید خداوند وسیع و گشاده می‌کند مجالس شما را در بهشت، «وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا» وقتی گفته میشود بالا روید و برخیزید و به برادران خودتان جا دهید (فَانْشُزُوا) یعنی این کار را بکنید. مجاهد گوید: یعنی وقتی گفته می‌شود شما برخیزید برای نماز و جهاد، پس حرکت کنید و بلند شوید و کوتاهی نکنید.

«از قتاده نقل کرده‌اند که اصحاب حضرت رسالت (ص) به جهت مجلس، هرگاه می‌دیدند که کسی اراده نشستن دارد او را جای نمی‌دادند، روز جمعه رسول (ص) در صفا مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی



نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود به مجلس حضرت رسالت آمدند دیدند که اصحاب گرداگرد او گرفته بودند گفتند السّلام علیک ایها النبی و رحمۃ اللّٰه و برکاته حضرت جواب سلام ایشان داد پس بر اصحاب سلام کردند و ایشان نیز جواب دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای ایستادند و انتظار می کشیدند که ایشان را جای دهند کسی ایشان را جای نداد آن حضرت اصحاب بدر را حرمت نیکو داشت به جهت سبقت ایمان و علم ایشان، چون دید که هیچ کس ایشان را جای نمی دهد این حال بر او سخت آمد فرمود که قم یا فلان و یا فلان. ایشان از روی کراهت برخاستند و جای به اهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته در این باب آغاز کنایت و شکایت کردند و گفتند شما می گوید که صاحب ما عادل است و حال آنکه جمع سابق را برخیزانیدن و جماعت مسبوق را به جای ایشان نشانیدن مخالف عدالت است و ندانستند که در نفس الامر سبقت به ایمان و عمل است نه به استباق به مجلس.» (کاشانی، ۱۳۶۶: ۲۰۶/۹-۲۰۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۳۲۷-۳۲۸).

بنابراین با توجه به محتوای کل آیه می توان گفت: همچنین آنچه مفسران شیعه از جمله: شیخ طوسی، طبرسی، کاشانی، بروجردی و طباطبایی بیان داشته اند می توان چنین استنباط نمود: در این آیه شریفه درواقع آداب معاشرت بیان شده است. البته این دستور اختصاص به مجلس رسول خدا (ص) ندارد، هر چند آیه شریفه در این مورد نازل شده، اما دستور عمومی است که شامل تمامی مجالس ذکر و دعا، نماز، تلاوت قرآن، جهاد و سایر اعمال خیر می شود.



کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله / ۲۶

کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر اهل سنت

و اختلف أهل التأويل فى المجلس الذى أمر الله المؤمنين بالتفسيح فيه، فقال بعضهم: ذلك كان مجلس النبى صلى الله عليه و سلم خاصة. عن ابن عباس و إذا قيل أنشزوا فأنشزوا إلى و الله بما تعملون خير قال: إذا قيل: أنشزوا فأنشزوا إلى الخير و الصلاة. حدثني محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى و حدثني الحرث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء، جميعا عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد، فى قوله: فأنشزوا قال: إلى كل خير، قتال عدو، أو أمر بالمعروف، أو حق ما كان. (طبرى، ۱۴۱۲: ۲۸ / ۱۳-۱۴).

اختلاف اهل تفسير و تأويل در مجلس است بعضى گفته اند: منظور خاصه، مجلس پیامبر اکرم (ص) است و برخى دیگر گویند هر کار خير یا جهاد یا امر به معروف و یا احقاق حقى باشد.

عبد بن حميد و ابن المنذر عن مجاهد فى قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا إذا قيل لكم تفسحوا فى المجالس قال مجلس النبى صلى الله عليه و سلم خاصة. ابن أبى حاتم عن مقاتل بن حيان قال أنزلت هذه الآية يوم جمعة و جلس رسول الله صلى الله عليه و سلم يومئذ فى الصفه و فى المكان ضيق و كان يكرم أهل، بدر من المهاجرين و الأنصار فجاء ناس من أهل بدر و قد سبقوا إلى المجلس فقاموا حيال رسول الله صلى الله عليه و سلم فقالوا السلام عليك أيها النبى و رحمه الله و بركاته فرد النبى صلى الله عليه و سلم عليهم ثم سلموا على القوم بعد ذلك فردوا عليهم فقاموا على أرجلهم ينظرون أن يوسع لهم فعرف النبى صلى الله عليه و سلم ما يحملهم على القيام فلم يفسح لهم فشق ذلك عليه فقال لمن حوله من المهاجرين و الأنصار من غير أهل بدر قم يا فلان و أنت يا فلان فلم نزل يقيمهم بعده نفر الذين هم قيام من أهل بدر فشق ذلك على من أقيم من مجلسه فنزلت هذه الآية. ابن جرير عن ابن عباس فى قوله إذا قيل لكم تفسحوا فى المجلس قال ذلك فى مجلس القتال (قرطبى، ۱۳۶۴: ۱۸ / ۲۹۷-۳۰۰؛ سيوطى، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۸۴-۱۸۵).



مجاهد گفته است منظور مجلس در این آیه خاصه، مجلس پیامبر اکرم (ص) است. ابن ابی حاتم از مقاتل بن حیان گفته است که این آیه روز جمعه نازل شده است؛ رسول (ص) در صفا مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود به مجلس حضرت رسالت آمدند دیدند که اصحاب گرداگرد او فرو گرفته بودند گفتند السّلام علیک ایها النبی و رحمۀ اللّٰه و برکاته حضرت جواب سلام ایشان داد پس بر اصحاب سلام کردند و ایشان نیز جواب دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای ایستادند و انتظار می کشیدند که ایشان را جای دهند کسی ایشان را جای نداد آن حضرت اصحاب بدر را حرمت نیکو داشت بجهت سبقت ایمان و علم ایشان، چون دید که هیچ کس ایشان را جای نمی دهد این حال بر او سخت آمد فرمود که قم یا فلان و یا فلان. ایشان از روی کراهت برخاستند و جای به اهل بدر گذاشتند. اینجا منظور از مجلس، مجلس جهاد نیز شامل است.

بنابراین با توجه به اهم تفاسیر شیعه و اهل سنت: تفسیح به معنی توسعه دادن است وقتی تازه واردی داخل می شود حاضران برای او جا باز کنند. در ادامه آیه هنگامی که به شما گفته شود برخیزید پس برخیزید و إِذَا قِيلَ اَنْشُزُوا فَانْشُزُوا، نه تعلل جوید و نه ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به جهات مختلف، بعضی از مفسران انشزوا (برخیزید) آن را به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، پس آداب صحیح نشستن با توجه به آیه شریفه ۱۱ سوره مجادله شامل تمامی مجالس از جمله: دعا، نماز، تلاوت قرآن و هرکار خیری هست.



کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله / ۲۸

جمع‌بندی

ادب و آداب در لغت به معنای دانشی که با آن لغزش در کلام عرب چه از نظر لفظ و چه نوشتن را باز دارد گویند. و در اصطلاح مبنای عقلایی پسندیده و نیکوی رفتار، گفتار، کردار در هر موضوعی را گفته می‌شود. مجلس در لغت به محل نشستن و جایگاه نشستن انسان در روی زمین و جمع آن مجالس گویند. معنای اصطلاحی مجلس می‌تواند دو کاربرد عمومی و خصوصی داشته باشد، در کاربرد عمومی با معنای لغوی یکی است که به صورت کلی و عمومی یعنی محل نشستن، محل اجتماع، گفتگو. اما در کاربرد خصوصی، در معنای اصطلاحی درواقع به نوع مجلس بستگی دارد. مانند مجلس قرآنی، مجلس روضه و وعظ. با توجه به محتوای کلی آیه ۱۱ سوره مجادله:

۱- رعایت آداب اجتماعی، حتی در نشست و برخاست، مورد سفارش دین اسلام است؛

۲- زمانی لازم است به احترام ورود بزرگان به اهل مجلس گفته شود که برخیزید؛

۳- جا دادن‌ها و بلند شدن‌ها، خالصانه و برای خدا باشد؛

۴- گشایش در کار دیگران، سبب گشایش خداوند در امور ما است.

۵- علم، هدیه الهی است؛

۶- صاحبان علم و دانش، باید در جامعه اسلامی از جایگاه والایی برخوردار باشند؛

۷- عمل دانشمند، پاداش بیشتری دارد؛

همچنین با توجه به اهم تفاسیر شیعه و اهل سنت: تفسیح به معنی توسعه دادن می‌باشد و این از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می‌شود حاضران جمع و جورتر بنشینند، و برای او جا باز کنند. گاهی مجلس آن چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی‌شود، و یا اگر جایی پیدا می‌شود



مناسب حال آن‌ها نیست در ادامه آیه می‌افزاید: هنگامی که به شما گفته شود برخیزید برخیزید و إِذَا قِيلَ انْشُرُوا فَانْشُرُوا، نه تعلل جویید و نه به هنگامی که برمی‌خیزید ناراحت شوید، چراکه گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به خاطر خستگی مفرط، یا کهولت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر، بعضی از مفسران با توجه به اینکه انشزوا (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آن را به معنی گسترده‌تری تفسیر کرده‌اند که هم شامل برخاستن از مجلس می‌شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته شده است: اگر چنین کنید خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند درجات عظیمی می‌بخشد. اشاره به اینکه اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به اینکه اگر پیغمبر اکرم ص به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای یک هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است. در حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند درجه‌ای دارند و آن‌ها که ایثار کنند و جای خود را به آن‌ها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند درجات بیشتر دارند. و از آنجا که گروهی این آداب را از صمیم دل انجام می‌دهند، و گروه دیگری با کراهت، و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می‌فرماید: خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). پس آداب صحیح نشستن با توجه به آیه شریفه ۱۱ سوره مجادله شامل تمامی مجالس از جمله: دعا، نماز، تلاوت قرآن و هر کار خیری می‌باشد.



کاربرد قرآنی مجلس در اهم تفاسیر شیعی و سنی با توجه به آیه ۱۱ سوره مجادله / ۳۰

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم. ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). لسان العرب، دارصادر، بیروت، چاپ سوم.
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بی تا.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). دارالعلم الدارالشامیه، دمشق بیروت، چاپ اول.
۵. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵ ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. قم: موسسه اعلمی.
۸. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲ ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
۹. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ ش). مجمع البحرين، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، تحقیق: سید احمد حسینی.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۱. فتحی، محمد، کوهی اصفهانی، کاظم (۱۳۹۷ ش). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان.
۱۲. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ ش). الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول.
۱۳. کاشانی، ملافتح الله (۱۳۶۶ ش). تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران، کتاب فروشی محمدحسن علمی.
۱۴. مهیار، رضا، (بی تا). فرهنگ ابجدی. بی تا.



فصلنامه قرآن و قرائت

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد

سید عبدالله هاشمی^۱

ارکان خانواده، والدین و فرزندان هستند که تعامل آن‌ها با یکدیگر به عنوان نسل‌های گذشته و حال و آینده، باعث رشد و بالندگی روزافزون جامعه و حرکت افراد در مسیر سعادت و نیک‌بختی خواهد شد؛ بدین جهت در دین اسلام، اهتمام ویژه‌ای به ترسیم وظایف متقابل والدین و فرزندان شده که محتاج واکاوی و بررسی‌های متقن در ابعاد فقهی، فرهنگی، اجتماعی، تربیتی و ... است. پس از تولد نوزاد، چند تکلیف مستحب بر عهده پدر است که عبارتند از: اذان و اقامه در گوش نوزاد؛ غسل دادن نوزاد؛ ولیمه دادن و...؛ که مقاله پیش رو به وظیفه گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد می‌پردازد.

واژگان کلیدی: وظایف مستحب، اذان، اقامه، فرزند.

^۱. مدرس حوزه و دانشگاه، سطح چهارم حوزه علمیه، sahashemi 1414@ yahoo.com.



گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد

بر اساس روایات موجود یکی از نخستین آداب فرزند نوزاد، اذان گفتن در گوش راست و اقامه گفتن در گوش چپ اوست. آن روایات به قرار ذیل است:

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَذِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيَقُمْ فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى فَإِنَّهَا عَصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (وسائل الشيعة، ۱۴۱۴: ج ۲۱ / ۴۰۵، ح ۱، باب ۳۵ «استحباب الاذان في اذن المولود...»).

بررسی سند

این روایت با توجه به بیانی که پیش از این درباره نوفلی ذکر شد، (همان: ص ۱۱۶) موثق به شمار می آید.

۲- وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ الصَّقَلِيِّ عَنْ أَبِي يَحْيَى الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا وُلِدَ لَكُمْ الْمَوْلُودُ أَى شَيْءٍ تَصْنَعُونَ بِهِ قُلْتُ لَا أَدْرِ مَا يُصْنَعُ بِهِ قَالَ خُذْ عَدَسَةً جَاوَشِيرَ فَذِيفُهُ بِمَاءٍ ثُمَّ قَطُرْ فِي أَنْفِهِ فِي الْمَنْخَرِ الْيُمْنَى قَطْرَتَيْنِ وَ فِي الْيُسْرَى قَطْرَةً وَ أَدِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ اقْمِ فِي الْيُسْرَى يُفَعِّلْ ذَلِكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تُقَطَعَ سُرَّتُهُ فَإِنَّهُ لَا يَفْزَعُ أَبَدًا وَ لَا تُصِيبُهُ أُمُّ الصَّبِيَّانِ (همان: ص ۴۰۶، ح ۲).

بررسی سند

این روایت، مبتلا به ناشناختگی ابواسماعیل و ابویحیی است.

۳- وَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبَانَ عَنْ حَفْصِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مُرُوا الْقَابِلَةَ أَوْ بَعْضَ مَنْ يَلِيهِ أَنْ يُقِيمَ الصَّلَاةَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى فَلَا يُصِيبُهُ لَمَمٌ وَ لَا تَابَعَةٌ أَبَدًا (همان: ص ۴۰۶، ح ۳).

بررسی سند

این روایت دست کم مبتلا به ناشناختگی حفص کناسی است.

۴- محمد بن علی بن الحسین قال: و قال الصادق (ع): الْمَوْلُودُ إِذَا وُلِدَ يُؤَدَّنُ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ يُقَامُ فِي



گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد/۳۸

الْيُسْرَى (وسائل الشيعة: ۱۴۱۴، ج ۵، باب ۴۶ «استحباب الاذان عند تولع الغول...»، ص ۴۵۶، ح ۲).
۵- وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: يُحَنِّكُ الْمَوْلُودُ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَيُقَامُ فِي أُذُنِهِ (وسائل الشيعة: ۱۴۱۴، ج ۲۱، باب ۳۶ «استحباب تحنيك المولود بالتمر و...»، ص ۴۰۷، ح ۲).

۶- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عَيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ تَمِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مِثْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أُمِّي تَقُولُ سَمِعْتُ نَجْمَةَ أُمِّ الرِّضَا (ع) تَقُولُ فِي حَدِيثٍ لَمَّا وَضَعْتُ ابْنِي عَلِيًّا دَخَلَ إِلَيَّ أَبُوهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) فَتَوَلَّاهُ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى وَ دَعَا بِمَاءِ الْفُرَاتِ فَحَنَّنَهُ بِهِ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيَّ فَقَالَ خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (همان: ص ۴۰۷، ح ۴).

بررسی سند

این روایت، مبتلابه ناشناختگی تمامی راویانش است.

بررسی روایات:

هرچند عموم روایات این باب، مبتلابه ضعف سند هستند ولی وجود شش روایت که یکی از آنها نیز موثق به نظر می‌رسد، برای اثبات استحباب گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد، کافی است. آنچه نیاز به دقت دارد، بررسی خصوصیات روایات درباره فاعل این کار و زمان انجام آن است:

از نظر فاعل کار:

طبق دو روایت نخست، مکلف به این کار، پدر مولود است. طبق روایت ششم هم این کار توسط امام کاظم (ع) انجام شد. ولی روایت سوم، آن را بر عهده قابله یا یکی از اطرافیان وی گذاشته است.

از نظر زمان انجام کار:

روایت دوم این کار را پیش از قطع ناف گفته است. ظاهر سایر روایات فقط دلالت بر نزدیکی این عمل به زمان ولادت و پس از آن دارند نه بیشتر.

روایت چهارم و پنجم از هردو جهت، مجمل هستند.



جمع‌بندی و نتایج:

اگر قائل بشویم که مستحبات نیز محتاج روایات معتبر هستند، فقط روایت نخست، معتبر به شمار می‌آید که بر اساس آن، این عمل وظیفه پدر نوزاد است ولی زمان خاصی برای آن تعیین نشده است. ولی بر مبنای کسانی که قائل به تسامح در ادله سنن هستند یا مناقشه در اسناد کافی و مواردی که شیخ صدوق «ره» با تعبیر «قال» به امام (ع) نسبت داده را جایز نمی‌دانند. تقریباً تمامی روایات، معتبر خواهند بود؛ بنابراین مبانی نیز باید دقت داشت که تمامی روایات یادشده مُثَبِّت هستند و در روایات مثبت تا زمانی که دلیل خاصی وجود نداشته باشد، به همه آن‌ها اخذ می‌شود و نوبت به تعارض یا تقييد و تخصیص نمی‌رسد. بنابراین حکم به استحباب تمامی موارد یادشده می‌شود؛ به این معنا که با صدق هریک از مواردی که در بالا گفته شد (پدر، قابله، یکی از حاضران؛ قبل از بریدن ناف، بعد از بریدن ناف) استحباب اذان و اقامه گفتن محقق می‌شود. همچنین بنابراین مبنا می‌توان گفت: از آنجاکه روایت سوم تنها شامل اذان است، بعید نیست در این راستا دو عمل، مستحب باشد؛ یکی اذان بلافاصله پس از ولادت توسط قابله، و دیگری اذان و اقامه که توسط پدر انجام می‌شود.

در میان فقها، محقق بحرانی «ره»، روایت سوم را حمل بر جواز نموده است (الحدائق الناضرة، ۱۴۰۵: ۲۵/۳۷). برخی دیگر نیز (باتوجه به آنچه ذکر شد) التزام به تعدد مراتب استحباب را بعید ندانسته‌اند (جواهرالکلام، ۱۳۶۲: ۲۵۲/۳۱؛ فقه‌الصادق، ۱۴۱۳: ۲۷۸/۲۲).



گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد/۴۰

فهرست منابع

- ۱- بحرانی، شیخ یوسف (۱۴۰۵). الحقائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۲- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ ق). وسائل الشیعه. دوم، قم: مؤسسه آل البيت.
- ۳- روحانی، محمد صادق (۱۴۱۳). فقه الصادق (ع). قم: دارالکتاب.
- ۴- نجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن (۱۳۶۲). جواهر الکلام. گردآورنده: قوچانی، عباس (محقق)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.



۴۱ / فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره دوم

Saying the call to prayer and standing in the baby's ear

Sayyed Abdollahe Hashami¹

Abstract

The pillars of the family are parents and children, whose interaction with each other as past, present and future generations will lead to the growing growth and development of society and the movement of individuals on the path to happiness and well-being; For this reason, in the religion of Islam, special attention has been paid to depicting the mutual duties of parents and children, which requires thorough research and studies in the jurisprudential, cultural, social, educational and ... dimensions. After the birth of the baby, the father is responsible for several recommended tasks, which are: the call to prayer and standing in the baby's ear; Bathing the baby; Welcoming and ...; that the present article deals with the duty of saying the call to prayer and standing in the baby's ear.

Keywords: Mustahab duties, Adhan, Iqama, child.

¹. Lecturer of seminary and university, the fourth level of seminary.sahashemi1414@yahoo.com



فصلنامه قرآن و قرائت

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۴۰۰

بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت

مجید ابراهیمیان کیورچال*

معصومه عامر**

چکیده

عبدالله بن سبا، شخصیت جنجالی تاریخ اسلام است. در منابع تاریخی و رجالی حکایات متناقضی درباره وی نقل شده است. برخی منابع تاریخی اهل سنت او را مؤسس مذهب شیعه معرفی کرده‌اند، برخی از عقاید مهم شیعه از جمله قول به نص، رجعت و... به او نسبت داده‌اند، درواقع هدف از جعل این قضیه ابهام وارد کردن به شیعه است در این‌که مؤسس آن، شخصی یهودی الاصل است که با نشر افکار خود نه تنها فرقه‌ای را در جامعه اسلامی ایجاد نمود، بلکه سبب نشر افکار یهودیت و ایجاد تفرقه و تشّت در میان جامعه اسلامی گردید. و اینکه به نحوی چهره شیعه را مخدوش نمایند. درباره عبدالله بن سبا نوشته‌های متعددی به نگارش در آمده است و دیدگاه‌های مختلفی بیان شده، از این‌رو در این نوشتار به بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا را از منابع اهل سنت مورد مذاقه و بررسی قرار خواهیم داد.

واژگان کلیدی: شبهه، شیعه، عبدالله بن سبا، اهل سنت.

* دکتری شیعه شناسی، (نویسنده مسؤول) majid_brahimiyani@yahoo.com

** کارشناسی ریاضیات کاربردی، msmh_mr@yahoo.com



مقدمه

کمتر کتابی از عامه مربوط به تاریخ اسلام است که به عبدالله بن سبا نپرداخته باشد. او چهره‌ای است که به گونه‌های متعدد به تصویر کشیده شده است. او را شخصی که منشأ افکار باطل در میان جامعه اسلامی، و به گمراهی کشیدن گروه زیادی از صحابه، یا شخصی که از افکار و عقاید یهودیت دفاع می‌کرد، معرفی نموده‌اند از طرفی دیگر، برخی از عقاید اصولی شیعه را به وی نسبت داده‌اند و در حقیقت او را به عنوان مؤسس شیعه معرفی کرده‌اند تا از این طریق ضربه‌ای به مذهب تشیع وارد آورند. از این رو بنا داریم این شبهه را، انتساب شیعه به عبدالله بن سبا بررسی سندی در منابع اهل سنت نماییم.

عبدالله بن سبا در نزد دانشمندان و تاریخ نویسان اهل سنت

۱- ابوالحسین ملطی گوید: «زعیم این فرقه - شیعه - عبدالله بن سبا است. او همان شخصی است که با یهود ارتباط داشت و بدین طریق بذر اول تشیع را در جامعه اسلامی کاشت، تا از این راه به جامعه اسلامی ضربه وارد کند». (ملطی، بی تا: ۲۵)

۲- دکتر علی سامی‌النشار می‌گوید: «یهود [عبدالله بن سبا] مؤسس عقیده شیعه غالی است» (سامی‌النشار، ۱۹۶۵: ۱۸/۲)

۳- محمد ابو زهره می‌گوید: «طاغوت اکبر - عبدالله بن سبا - کسی است که مردم را به ولایت علی (ع) و وصایت او دعوت نمود و معتقد به رجعت پیامبر اکرم (ص) شد و در سایه این فتنه‌ها مذهب شیعی نشأت گرفت». (ابوزهره، ۱۹۹۶: ۴۶)

۴- دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری می‌گوید: «طلیعه عقیده شیعه و اصول آن به دست سبا یون ظهور کرد...» (قفاری، ۱۴۱۴: ۷۸/۱).



بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت/ ۵۰

۵- سید رشید رضا چنین می‌گوید: «شیعه‌گری به نام خلیفه چهارم علی بن ابی طالب، آغاز تفرقه دینی و سیاسی در بین امت محمدی بود و اولین کسی که اصول تشیع را ساخت یک یهودی به نام عبدالله بن سبا بود که از راه خدعه و نیرنگ اظهار اسلامی نمود. وی مردم را به غلو درباره علی دعوت می‌کرد، تا در میان این امت ایجاد تفرقه نموده، دین و دنیای آنان را تباه گرداند». (رشید رضا، بی تا: ۴-۶)

سید رشید رضا می‌گوید: «اگر کسی به اخبار واقعه جمل، در جلد سوم از تاریخ ابن اثیر صفحه ۹۵-۱۰۳ مراجعه نماید، خواهد دید که «سبائیان» تا چه اندازه در تفرقه افکنی تاثیر داشته، چگونه ماهرانه این نقش را بازی کردند و نگذاشتند کار به صلح انجامد». (همان)

۶- ابن اثیر که در سال ۶۳۰ هـ. ق. وفات کرده، این داستان را به‌طور کامل در ضمن حوادث سال ۳۰-۳۶ نقل نموده ولی هیچ اشاره‌ای به اینکه آن را از چه مأخذی گرفته است، نمی‌کند. فقط در کتابش «الکامل فی التاریخ» می‌گوید: «مطالب این کتاب را از ابتدا، از «تاریخ الامم و الملوک» تألیف امام ابوجعفر محمد طبری گرفته‌ام» (ابن اثیر، بی تا: ۵).

۷- عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، در کتاب تاریخ خود بنام «المبتداء و الخبر»، پس از نقل وقایع جنگ جمل، می‌گوید: «این است واقعه جنگ جمل که به طور اختصار از کتاب ابوجعفر طبری آوردیم، و اعتماد به طبری از آن جهت است که وی مورد وثوق بوده...» (ابن خلدون، ۲۰۰۹ م: ۴۲۵/۲)

اسناد داستان های عبدالله بن سبا

سند طبری برای داستان‌های ابن سبا

بنابر آنچه گفته شد، تاریخ طبری قدیمی‌ترین کتابی است که داستان های عبدالله بن سبا را به تفصیل بیان کرده است و در عین حال راوی داستان را نیز معین نموده است. همه کتاب‌های بعدی هم، داستان ابن



سبا و افسانه سبائیان را از طبری گرفته‌اند. حال باید دید که طبری این داستان را از کجا آورده و سند او چیست؟

ابوجعفر محمد بن جریر طبری آملی متوفی به سال ۳۱۰ هـ داستان سبائیان را در کتاب خود «تاریخ الامم و الملوک» فقط از سیف بن عمر تمیمی کوفی نقل کرده است.

طبری این گونه می‌آورد: «... حدثنا عبيدالله بن سعد الزهري قال حدثني عمي يعقوب بن ابراهيم قال حدثني سيف بن عمر و...» (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۱۷۵۰).

طبری این گونه می‌نویسد: «كتب بذلك الى السري بن يحيى يقول حدثنا شعيب بن ابراهيم التميمي عن سيف بن عمر التميمي الاسدي و...» (همان: ۴/۱۷۵۱).

وی در بخش مربوط به حوادث سال ۳۰ هـ چنین می‌گوید: «در همین سال یعنی سال ۳۰ هـ بوده که داستان ابوذر با معاویه، و فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه اتفاق افتاد. در این باره قضایای بسیاری نقل نموده اند که خوش ندارم آنها را بیان کنم، ولی آنان که برای معاویه در این کارها عذر می‌آورند داستانی در این موضوع نقل کرده‌اند که «سری بن یحیی» آن را برای من نوشته است و در آن نوشته چنین گوید: «شعیب بن ابراهیم از سیف بن عمر روایت نموده: ... چون ابن سوداء به شام رسید ابوذر را ملاقات نموده و گفت: ای ابوذر! آیا می‌بینی معاویه چه کارها می‌کند؟...».

سپس طبری داستان «ابن سبا» را فقط از سیف نقل می‌کند و شرح حال ابوذر را با این جمله پایان می‌دهد: «دیگران درباره علت تبعید ابوذر چیزهای بسیاری روایت کرده‌اند که خوش ندارم آنها را بیان کنم». و چون به نگارش حوادث سال ۳۰-۳۶ هـ می‌رسد، داستان ابن سبا و سبائیان را ضمن جریان کشته شدن عثمان و جنگ جمل، از سیف نقل می‌کند و به جز سیف، هیچ سند دیگری ندارد.



بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت/ ۵۲

طبری در تاریخ خود روایت‌های سیف را با یکی از این دو سند نقل می‌کند:

۱- عبیدالله بن سعد زهري، از عمویش یعقوب بن ابراهیم و او از سیف.

روایت‌هایی را که طبری به این سند از سیف روایت کرده آنهایی است که خود از عبیدالله شنیده و به لفظ

حدثنی یا حدثنا یعنی: «برای من - یا ما - روایت کرد» آورده است.

۲- سرّی بن یحیی، از شعیب بن ابراهیم، از سیف.

طبری در این سند، حدیث‌های سیف را از دو کتابش «الفتوح» و «الجمل» به یکی از این سه لفظ از سرّی بن

یحیی نقل کرده است:

۱- کتب الی: سرّی بن یحیی برای من نوشت.

۲- حدثنی: یعنی: سرّی بن یحیی برای من روایت کرد.

۳- فی کتابه الی (فقط یک بار به این لفظ روایت کرده است. یعنی: سرّی بن یحیی در نامه‌ای که برای من

نوشت روایت کرده است.

سیف بن عمر کیست؟

سیف بن عمر از قبیله «اسید» است که شعبه‌ای از ایل بزرگ «تمیم» بوده، و از این جهت او را «اسیدی

تمیمی» خوانده‌اند. محل سکونت او شهرستان کوفه بوده، ولی پیش از آن در بغداد می‌زیسته و وفات او پس

از سال ۱۷۰ هجری در زمان خلافت هارون الرشید بوده است. دو کتاب تالیف کرده است:

۱- الفتوح الکبیر و الرده: که در آن کتاب از حوادث تاریخی نزدیک به رحلت پیغمبر تا زمان خلافت

عثمان گفتگو کرده است. در همین کتاب جنگ ابوبکر را با مسلمانانی که با خلافت او مخالفت کرده، به



۵۳ / فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

خلافتش گردن نهادند «جنگ با مرتدین» نام نهاده است و همه حوادث و وقایعی را که در این کتاب می نویسد، چهره‌ای افسانه‌ای و اسطوره‌ای می‌بخشد و در آنها به اغراق و غلو می‌پردازد.

۲- الجمل و مسیر عائشه و علی: در این کتاب از شورش علیه عثمان، کشته شدن او و جنگ جمل گفتگو کرده است. با رسیدگی به روایت‌های کتاب، روشن می‌گردد که این کتاب فقط به قصد دفاع از بنی امیه نوشته شده است. (سیف بن عمر، ۱۴۱۸: مقدمه السامرائی/۳۷)

سیف در کتب رجال

۱- یحیی بن معین متوفی سال ۲۳۳ هـ درباره او گفته: «حدیث او ضعیف و سست است». (عسقلانی،

۱۳۲۵: ۲۹۵/۴).

۲- نسایی صاحب صحیح متوفی سال ۳۰۳ هـ گفته: ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده‌اند. نه مورد

اعتماد است و نه امین...». (نسائی، ۱۳۸۶: ۵۱).

۳- ابوداود متوفی سال ۲۷۵ هـ گفته: «بی‌ارزش است. بسیار دروغ‌گوست». (عسقلانی، ۱۳۲۵: ۲۹۵/۴).

۴- ابن ابی حاتم متوفی به سال ۳۲۷ هـ گفته: «احادیث صحیح را خراب می‌کرده و لذا به حدیث او

اعتماد نداشته، حدیثش را ترک کرده‌اند». (رازی، ۱۲۷۱: ۱۳۶/۷).

۵- دارقطنی متوفی به سال ۳۸۵ هـ گفته: «ضعیف است حدیثش را ترک کرده‌اند». (عسقلانی، ۱۳۲۵:

۲۹۶/۴).

۶- حاکم متوفی به سال ۴۰۵ هـ گفته: «حدیث او را ترک کرده‌اند. متهم به زندقه است». (همان)



بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت/ ۵۴

۷- محمد بن احمد ذهبی متوفی به سال ۷۴۸ هـ درباره او گفته: همه دانشمندان و علمای اسلام اجماع و اتفاق دارند بر اینکه او ضعیف و حدیثش متروک است. (ذهبی، ۱۳۸۲: ۲/۲۵۵).

۸- ابن حجر متوفی به سال ۸۵۲ هـ گفته: گرچه روایاتی که او درباره تاریخ نقل کرده بسیار زیاد و مهم است ولی چون او ضعیف می باشد؛ لذا حدیثش را ترک کرده اند. (عسقلانی، ۱۳۲۵: ۱/۳۴۴).

سیف بن عمر در منابع رجال اهل سنت: حدیث او ضعیف و سست و متروک، مورد اعتماد نیست، بی ارزش و دروغگو است، احادیث صحیح را خراب می کرده، متهم به زندقه معرفی شده است.



نتایج تحقیق

دانشمندان و تاریخ نویسان اهل سنت عبدالله بن سبا و مطالب مربوط به وی را در دوره های متعدد به اشتراک منبع نقل همگان یعنی قدیمی ترین کتاب تاریخی آن ها تاریخ طبری بیان کرده اند. طبری نیز در کتاب تاریخ خود مطالبی که مربوط به عبدالله بن سبا بوده را از طریق سیف بن عمر روایت کرده است. سیف هم که در منابع رجالی اهل سنت به شدت ضعیف و سست و متروک بی اعتماد و بی ارزش متهم به زندقه معرفی شده است. حال چطور ممکن است که دانشمندان و تاریخ نویسان اهل سنت، عبدالله بن سبا را مؤسس شیعه و نقش گسترده در عقاید اصولی شیعه داشته را قائل باشند؟! در واقع چنین تحلیلی نمی تواند درست باشد بلکه خود این انتساب شیعه به عبدالله بن سبا غلوآمیزی باشد و ابن سبا شخصیتی اثر گذار در جهان اسلام و علی الخصوص تشیع نبوده است.



بررسی سندی انتساب شیعه به عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت/ ۵۶

منابع

- ۱- ابن عمر التمیمی، سیف (۱۴۱۸ ق). کتاب الرده والفتوح و کتاب الجمل و مسیر عایشه و علی (ع). تحقیق و تقدیم قاسم السامرائی. ریاض: دارامیه للطباع والنشر والتوزیع.
- ۲- ذهبی، ابی عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۲ ق). میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه و للطباعه والنشر.
- ۳- عسقلانی، ابن حجر (۱۳۲۵ ق). تهذیب التهذیب. بیروت: دارصادر.
- ۴- نسائی، احمد بن علی (۱۳۸۶ ش). کتاب الضعفاء والمتروکین. قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- ۵- رازی، ابن ابی حاتم (۱۲۷۱ ق). الجرح والتعديل. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۶- قفاری، ناصر (۱۴۱۴ ق). اصول مذهب الشیعه. ج ۱. بی جا.
- ۷- سامی الثار، علی (۱۹۶۱ م). نشأه الفكر الفلسفی فی الاسلام. ج ۱. قاهره: دائره المعارف.
- ۸- ملطی، ابوالحسین (بی تا). التنبيه و الرد علی اهل الاهواء و البدع. قاهره.
- ۹- رشید رضا، محمد (بی تا). رسائل السنه و الشیعه. بی جا.
- ۱۰- ابوزهره، محمد (۱۹۹۶ م). تاریخ المذاهب الاسلامیه. قاهره: دارالفکر العربی.
- ۱۱- ابن خلدون، عبدالرحمن (۲۰۰۹ م) العبر و دیوان المبتدا والخبر (تاریخ ابن خلدون). محقق: ابوصهیب الکریمی. بی جا.
- ۱۲- ابن اثیر، علی بن محمد (بی تا). الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر.
- ۱۳- طبری، محمد بن جریر (۱۹۸۳ م). تاریخ الطبری المعروف به تاریخ الامم و الملوک. بیروت: مؤسسه الاعلامی للمطبوعات.



۵۷ / فصلنامه قرآن و قرائت، سال اول، شماره سوم

Examining the document of Shiite attribution to Abdullah Ibn Saba in Sunni sources

Majid Ebrahimiyan kapurchal^۱

Masumeh amer^۲

Abstract

Abdullah bin Saba is a controversial figure in Islamic history. Historical and reliable sources of controversial stories have been quoted about him. Some Sunni historical sources have identified him as the founder of the Shiite religion, attributing to him some of the most important Shi'a beliefs, including promise of a message, retribution, and so on. In fact, the purpose of forging this is the ambiguity of entering Shi'a. That its founder was a Jewish individual who, by publishing his thoughts, not only created a sect in the Islamic society but also disseminated the thoughts of Judaism and created division and disunity among the Islamic community. And to somehow disrupt the Shi'a's face. A lot of writings have been written about Abdullah bin Saba, and various views have been expressed, hence the present paper examines the attribution of Shi'a to Abdullah ibn Saba from Sunnite sources. We will investigate.

Key words: Shaitah, Shiite, Abdullah bin Saba, Sunni.

¹. Phd of Shi'ite•majid_ebrahimiyan@yahoo.com.
Bachelor of Applied Mathematics, msmh_mr@yahoo.com ².